



سال سوم، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۷، شماره پیاپی ۵

سوژه زندگی‌نامه خودنوشت از منظر پست مدرنیسم

مریم قائمی^۱

دکتر فرزانه سجودی^{۲*}

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۹/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۱۰

چکیده

زندگی‌نامه خودنوشت را معمولاً به شکل یک داستان یا روایت در نظر می‌گیریم که رُخداده‌ها و تجارب زندگی نویسنده را بازگو می‌کند. چنین روایاتی می‌توانند در قالب داستان خیالی، شعر، یا شرحی صریح و صادقانه از زندگی باشند. این روایات در هر شکل یا قالبی، اتکای شدیدی به حافظه ما از تجاربی دارند که به ترتیب زمانی رخ می‌دهند؛ هرچند شاید این تجارب نه به صورت زمان خطی، بلکه به صورت تکه‌تکه و نامنسجم در متن بازنمایی شوند. مفهومی که نویسنده از هویت یا خویش‌نمایی در ذهن دارد، معمولاً از ارتباط تنگاتنگی با آن رخداده‌ها و تأثیر شکل‌دهنده‌ای که در زندگی اش بر جا گذاشته‌اند، برخوردار است. به طور خلاصه، سوژه زندگی‌نامه خودنوشت، محصول لحظه به لحظه و از یک تجربه به تجربه دیگر است. این چندگانگی موقعیت سوژه که منجر به خویش‌نمایی چندپاره می‌گردد، زمانی یک ناهنجاری به شمار می‌آید. اما، اکنون به یک هنجار پست‌مدرن تبدیل شده‌است. از این رو، با ابهام‌زدایی از مفهوم نوگرایی سوژه مقتدر عصر روشنگری و جایگزین‌سازی واقعیت واحد با برساخته‌های ذهنی حاصل از میل مؤلف زندگی‌نامه خودنوشت به دیگری بودن، مفهوم سوژه به منزله «اجرای» خویش‌نمایی چندپاره درمی‌آید، تا آنجا که چه بسا «خویش‌نمایی» حتی به جای «دیگری» گرفته می‌شود. هدف این مقاله، پاسخ به این پرسش‌ها است که در قرائت ما از سوژه پست‌مدرن در کانون زندگی‌نامه خودنوشت، «من» چندگانه و مبهم چه نقشی ایفاء می‌کند؟ چگونه «دیگران» برآمده از این متن می‌توانند خود را از وضعیت غیربودگی رها سازند و در مقام من مؤلف، به لحاظ تاریخی، جایگاهی در جهان را از آن خود کنند و در گفتمان‌های مختلف نیز شرکت جویند؟

واژگان کلیدی: زندگی‌نامه خودنوشت، پست‌مدرنیسم، سوژه، هویت، بازنمایی، گفتمان

۱. دانشجوی دکتری فلسفه هنر دانشگاه علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد تهران

* fsojoodi@yahoo.com

۲. دانشیار هنرهای تزئینی و گروه نمایش دانشکده سینما و تئاتر دانشگاه هنر تهران (نویسنده مسئول)

۱- مقدمه

زندگی‌نامه خودنوشت در مقام نوعی بیان خویشتن از سوی انسان تک افتاده معاصر که دچار بحران هویت شده‌است، توجهاتی را در حوزه‌های فلسفه، نقد و نظریه ادبی و مطالعات فرهنگی به خود فرا می‌خواند. با آنکه نظریه‌پردازی در خصوص این سبک نوشتار از نیمه دوم قرن بیستم در محافل دانشگاهی مغرب زمین انجام گرفته‌است، متأسفانه منابع چندانی به زبان فارسی در این حوزه به چشم نمی‌خورد. با توجه به گسترش روزافزون زندگی‌نامه خودنوشت در سراسر جهان و از جمله در ایران، به نظر می‌آید که آگاهی از پیشینه تاریخی، مبانی نظری و رویکردهای نقادانه در تجزیه و تحلیل زندگی‌نامه خودنوشت، کاری سودمند خواهد بود. از این رو، مقاله حاضر می‌کوشد تا با ارائه مختصری در این زمینه بر پایه کتاب‌ها و مقالات مرجع انگلیسی، آغازگر پژوهش‌های نظری و عملی بیشتری در این حوزه باشد، آن هم در جهان چندپاره کنونی که ما نیز جزئی از آن هستیم.

به طور کلی، اصطلاح «زندگی‌نامه خودنوشت» به منظور توصیف شرح حال اول‌شخص از زندگی «من» در قالب نوشتار ابداع شد. به واقع، زندگی‌نامه خودنوشت در مقام یک سبک نوشتار برای تولید خویشتن، یک گفتمان به شمار می‌رود که میراث و نتیجه عصر روشنگری مغرب زمین در قرن هجدهم است و یک «من» منطقی و بازنمایی‌کننده را در مرکز خود دارد. اولین نمونه قابل فهم از زندگی‌نامه خودنوشت را می‌توان *اعترافات ژان ژاک روسو* دانست. به همین ترتیب، *اعترافات آگوستین* و *یا تأملات در فلسفه اولی* اثر دکارت را نیز می‌توان در زمره نخستین زندگی‌نامه‌های خودنوشت فلسفی تلقی کرد. تأمل و تعمق در خویشتن از منظر روشنفکران عصر روشنگری، نشانه منطقی و فضیلت به شمار می‌آمد؛ فضیلت افرادی که می‌اندیشند و «از این رو، وجود دارند» و در گفتمان‌های اجتماعی نیز شرکت می‌جویند. در این راستا روشنفکران قرن هجدهم در تبعیت از کانت بر این باور بودند که همه چیز باید در معرض انتقاد قرار گیرد؛ بنابراین زندگی‌نامه خودنوشت را به عنوان یک ژانر ادبی و یک هدف فلسفی رواج دادند. در همین راستا، کتاب *المتقد من الضلال* [رهایی یافته از گمراهی] معروف به «اعترافات غزالی» به زبان عربی را می‌توان از اولین نمونه‌های زندگی‌نامه خودنوشت فلسفی در فرهنگ و ادب ایران دانست. این اثر، از آخرین تالیف‌های امام محمد غزالی، متکلم و حکیم ایرانی سده پنجم و ششم هجری قمری است. غزالی در این کتاب که بی شباهت به اعترافات روسو نیست، سرگذشت خویش را نگاشته است و با ردّ کلام، فلسفه و مذهب باطنی، تنها راه نجات را پیروی از تصوف و

عرفان می‌داند و به واقع شرحی بر سفر درونی در تغییر باورها و احوالات خویشتن را هم به‌دست می‌دهد. *سفرنامه ناصر خسرو* شاعر، فیلسوف، حکیم و جهانگرد ایرانی در سده چهارم و پنجم هجری قمری، گزارشی از دیدنی‌ها و عجایب سفر هفت ساله‌اش است و به همین ترتیب نوعی زندگینامه خودنوشت شمرده می‌شود. باید توجه داشت که برخلاف مغرب زمین، خاطره نویسی در ایران به شکل زندگینامه خودنوشت که به واقع حدیث نفس است، در مقام یک ژانر تثبیت شده سابقه چندانی ندارد. با آغاز عصر روشنفکری در ایران در زمان ناصرالدین شاه قاجار، خاطره‌نویسی از سوی درباریان و شاهزادگان، همچنین از سوی روحانیون و اشراف که سواد خواندن و نوشتن داشتند، آغاز شد. تاج‌السلطنه، دختر ناصرالدین شاه که طرفدار مشروطه نیز بود، در زمره نخستین زنان ایرانی است که به این ژانر روی آورده‌اند. اثر او با عنوان *خاطرات تاج السلطنه* در سال ۱۹۸۲ م به چاپ رسید. اثر سه جلدی شرح *زندگانی من* از عبدالله مستوفی، یکی از دولتمردان دوره قاجار که درباره زندگی اجتماعی در تهران زمان قاجاریان و اوایل دوره پهلوی است، در کنار دیگر یادداشت‌های روزانه و خاطره‌نویسی‌های دولتمردان، درباریان و سیاسیون عصر پهلوی، همگی نمونه‌هایی از این دست هستند. به طور کلی، حتی پس از دوره مشروطه که دختران و زنان بسیاری در خانواده‌های اهل ادب ایرانی به نوشتن احوالات شخصی و شرح زندگی خود روی آوردند، به علت سنت حاکم بر ایران، تمایل چندانی به چاپ آثار خود نداشتند. چنانچه آثارشان به چاپ می‌رسید، شرح حال واقعی ایشان چه بسا در همان سطور نگاشته شده پنهان می‌ماند. این وضعیت در ایران مشابه شرایطی است که در دنیای مغرب زمین برای زنان تا اوایل قرن بیستم میلادی وجود داشت.

در غرب، رشد و رونق فزاینده سبک نوشتار زندگینامه خودنوشت از دهه ۱۹۷۰ به این سو نیز در حقیقت مرهون شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی و سیاسی گوناگون در سراسر جهان است که سبب شده تا طیف بیشتری از مردم به چاپ و انتشار شرح انتظارات خود از زندگی دست بزنند. زنان، رنگین‌پوستان، معلولان جسمی، افراد دارای تمایلات جنسی متفاوت و بازماندگان خشونت، همگی در توسعه روند بازنمایی خویشتن از طریق آشکارسازی تاریخچه‌های سرکوب شده‌شان، نقش داشته و چشم‌اندازهای تازه‌ای را در این ژانر رقم زده‌اند. از این رو، دو نکته اساسی را می‌توان در خصوص ژانر معاصر زندگینامه خودنوشت جستجو کرد. نخست اینکه به لحاظ صوری، برخی از این متون زندگینامه خودنوشت به‌راستی تجربی، بی‌ثبات و چندصدایی‌اند و به همان اندازه که می‌توانند شاهد و مستندی برای خویشتن باشند، متنوع نیز

هستند و شامل نقد، هجو و نسخه‌های تقلیدی از خویشتن نیز می‌شوند. نکته دوم این است که برخی دیگر از متون زندگینامه خودنوشت کنونی، تمرکزشان بیشتر بر بیان یک داستان متفاوت از خویشتن است، تا این که بر گفتن یک داستان به شیوه‌ای متفاوت استوار باشند. در این راستا، جنبش‌های هویت‌محور در دهه‌های اخیر نقش بسزایی در پیدایش این متون متفاوت و پیشرفت در زمینه این نوع نوشتار داشته‌اند و بررسی‌های نظری و نقادانه‌ای را در حوزه‌هایی مانند جنسیت، نژاد، فمینیسم و مطالعات پسااستعماری پی‌ریزی کرده‌اند. میان این نظریه‌ها، زندگینامه‌های خودنوشت و همچنین گفتمان‌های مبتنی بر شهادت‌دهی که اخیراً در رسانه‌های اعتراف محور از جمله برنامه‌های تلویزیونی افشاکننده زندگی‌های واقعی افراد نمود دارند، نوعی هم‌سوایی و هم‌افزایی نیز دیده می‌شود؛ بنابراین نقد زندگینامه خودنوشت، ناگزیر صبغه سیاسی هم پیدا می‌کند. زندگینامه خودنوشت این فرصت را در اختیار نویسندگان قرار می‌دهد تا خودشان را به جایگاه سوژه‌های بازنمایی‌کننده ارتقاء دهند، یعنی تبدیل به سوژه‌هایی شوند که نماینده دیگران نیز هستند. همچنین در زندگینامه خودنوشت، زندگی خصوصی و عمومی نویسنده چنان در هم تنیده شده‌است که توأمان هم به روایت مشروعیت می‌بخشد و هم ساختگی بودن آن را امکان‌پذیر می‌کند. این دو حالت در این سبک نوشتار حتی با یکدیگر هم‌پوشانی نیز دارند. این امر، صرف‌نظر از طبقه بندی زندگینامه‌های خودنوشت بر مبنای خط‌کشی‌های دوره محور از قبیل پیشامدرن، مدرن یا پست مدرن، همچنین فارغ از مقوله‌هایی همانند فرهنگ، ملیت، قومیت و جنسیت است. بررسی ویژگی‌های ساختگی بودن یا واقعی بودن سوژه نویسا در این سبک نوشتار و تحلیل عناصر مرتبط با هر یک می‌تواند بر پایه رویکردها و نظریه‌های نقادانه ادبی، فلسفی، زبان‌شناختی، روانکاوانه و غیره که رواج بیشتری در عصر حاضر دارند، باشد و در نتیجه خوانش‌های به دست آمده از آن‌ها در گرو نگرش پژوهشگران از منظرهای گوناگون یادشده است و از این رو می‌تواند با یکدیگر متفاوت باشد. به بیان دیگر، تردیدی نیست که قرائت شیوه بازنمایی سوژه نویسا امری نسبی و عارضی به شمار می‌آید، نه ذاتی.

گیلمور نیز معتقد است که حوزه «زندگینامه خودنوشت» با دربرداشتن خصوصیات و ویژگی‌های خاص اول شخص مفرد، فرصت خوبی را برای توصیف زندگی و افکار نویسنده فراهم می‌آورد. در برخی موارد نیز زندگینامه خودنوشت به واقع قرائت‌های اصلاحی ایشان را ارائه می‌کند. از خلال این نوع نوشتار می‌توان عامل بازنمایی خویشتن شد، البته مطمئناً به صورت یک شخصیت متن محور که به ظاهر ملموس است و می‌تواند ادعا کند که «من آن جا بودم» یا

این که «من این جا هستم» مانند نوشتار بنجامین فرانکلین یا بسیاری از غزل‌های امیلی دیکسون و همچنین حرف سرخ فام^۱ (منتشر شده تحت عنوان *داغ ننگ*) از ناتانیل هاثورن^۲ نیز از بُعد قوی زندگینامه خودنوشت برخوردارند. حتی می‌توان علاقه و توانایی شماری از نویسندگان در به هم آمیختن داستان خیالی و داستان غیرخیالی را نیز جست و جو کرد؛ از شارلوت برونته گرفته که زیرعنوان رمان *جین/ایر خود* را در معرض «زندگینامه خودنوشت» گذاشته است تا گرتروود استاین^۳ مدرنیست، حرف *بزن خاطر*^۴ به قلم ولادیمیر ناباکوف، *شهادت‌ها*^۵ از ریگوبرتا منچو^۶ و دومیتیلیا باریوس دو چونگارا^۷ و غیره. ضمن تصدیق وجود چندگانگی نوشتاری، مضمون یا موتیف زندگینامه خودنوشت در این آثار، بازنمایی خویشتن از «من» را در طیفی از ژانرها به نمایش می‌گذارد (Gilmore, 2001: 11). با توجه به سبک‌های گوناگونی که زندگینامه خودنوشت می‌تواند در قالب آن‌ها بازنمود داشته باشد، در حوزه ادبیات معاصر ایران، چه بسا بتوان قطعه شعری را که پروین اعتصامی برای سنگ نبشته مزار خود سروده است، یک زندگینامه خودنوشت کمینه‌گرا یا مینیمالیست دانست که سرگذشت کوتاه خود را با موجز گویی یعنی با کم‌ترین واژگان، از رهگذر درهم آمیزی تصویرپردازی مادی و فراطبیعی و با ایجاد تأثیر واحد، بیان می‌کند. در این شعر، تک‌گویی درونی زنی در غربت عاطفی و تنهایی را می‌توان بازشناخت. طی این حدیث نفس ذهنیت مبنای با بازآفرینی وضعیت مرگ‌زدگی، به واقع به نظر می‌آید که جنبه‌ای از روان پروین با جنبه دیگری از آن به گفت و گو نشسته است و ضمن نگاهی حسرت آمیز به گذشته، تلویحاً وضعیت غیر انسانی جامعه خویش را به نقد می‌کشد. از میان زندگینامه‌های خودنوشت ایرانی بیشتر شناخته شده که از نیمه دوم سده بیستم میلادی به این سو نگاشته شده‌اند، می‌توان به *خاطرات بزرگ علوی*، *آن مرد*، *مرد همراهم از سیمین بهبهانی*، *سفرنامه ایتالیا* از فروغ فرحزاد، *یادداشت‌های روزانه* از نیما یوشیج، *پیر پرنیان/ندیش* از هوشنگ ابتهاج، *روزها در راه* از شاهرخ مسکوب، *خاطرات پراکنده* از گلی ترقی، اشاره کرد. البته نامه‌های به جا مانده از صادق هدایت را نیز می‌توان از این زمره دانست. همچنین، در نوع ادبی زندگینامه خودنوشت در ایران همانند سیر

- 1 . The Scarlet Letter
- 2 . Nathaniel Hawthorne
- 3 . Gertrude Stein
- 4 . Speak, Memory
- 5 . Testimonies
- 6 . Rigoberta Menchu
- 7 . Domitila Barrios de Chungara

تکوین و تطور آن در غرب، هر اندازه در زمان به پیش می‌رویم، سویه‌های پسامدرنیستی بیشتری را می‌توان در آن‌ها جست و جو کرد. برخورداری این زندگینامه‌های خودنوشت از درونمایه‌هایی چون وجودشناسی به معنای «من هستم» و جهان‌پیرامون «من» چه بوده است. و نیز بازگویی فرآیندهای درون ذهنی در مواجهه با رخداد‌های بیرونی و کنکاش‌های شخصی در جنبه‌های هستی فردی و اجتماعی و تاریخی سوژه نویسا در جهان، این جهت‌گیری را به خوبی نشان می‌دهد.

با انتقال بحث سوژه زندگینامه خودنوشت به درون حوزه پست‌مدرن، ناگزیر پای شماری از نظریات مختلف به میان می‌آید. ابتدا این پرسش به ذهن می‌رسد که آیا ما همچنان با یک «خویشتن» فردی و بنیادگرا سروکار داریم که منسجم، یکپارچه و خالق معنای خودش است یا اینکه یک سوژه چندپاره و بی‌ثبات را خوانش می‌کنیم؛ یعنی سوژه‌ای پویا که طی گذر زمان دستخوش تغییر و تحول می‌گردد. گذار از مفهوم سنتی و انسان‌گرایانه سوژه به سوی سوژه بی‌ثبات پست‌مدرن، و به تبع آن، نقش «من» چندگانه و «دیگری» برآمده از این متون، محور قرائت و تفسیر این مقاله در خصوص زندگینامه خودنوشت است. با توجه به این نگاه، لازم است هر ارتباط ساده میان گفتمان و سوژه متکلم را مورد پرسش قرار دهیم، به‌خصوص این نقطه نظر که می‌گوید «تجربه، صدا را تولید می‌کند»؛ برای مثال، اینکه زن بودن به معنای حرف زدن با صدای زنانه است. تلاش مؤلف زندگینامه خودنوشت برای «غیر بودن» یا همان دیگر بودگی در نوشتارش، از راه اتخاذ شکل‌ها و تکنیک‌های بسیاری از گفتمان‌ها انجام می‌گیرد که کاملاً در یک شکل واحد یا الگوی معیارگون جای نمی‌گیرند و شامل بیشتر شیوه‌های چندفرهنگی بازنمایی خویشتن می‌شوند. با این کار، «من» این دسته از زندگینامه‌های خودنوشت از همذات‌پنداری با خویشتن مردانه، سفیدپوست و بورژوازی غربی دوری می‌جوید و با آن بیگانه می‌شود. همسو با این رویکرد، فوکو نیز می‌گوید که ما از رهگذر نوشتن در واقع می‌خواهیم به «شخصی دیگر» تبدیل شویم (Ibid: 15). بنابراین، زندگینامه خودنوشت، فرصتی را برای تغییر و تبدیل «خویشتن» مهیا می‌سازد. با تأمل و تعمق در خصوص رُخدادهایی که در طول زندگی بر ما گذشته‌است و نوشتن درباره آنها، فرصت تفکر را درباره اینکه چگونه تبدیل به «دیگری» شده‌ایم به دست می‌آوریم. از این رو، زندگینامه خودنوشت را بیش از آنکه یک گزارش با محتوای ثابت قلمداد کنیم که در پایان زندگی طولانی یک فرد خلاصه و عرضه می‌شود، باید طرحی مبتنی بر تفکر و اندیشه در خصوص این موضوع بدانیم که

«من» چگونه یک «دیگری» می‌شود. در همین راستا، با توجه به برتری نوع ادبی شعر در ایران که قدمتی چند هزار ساله دارد، و هم چنین این نکته که زندگینامه خودنوشت می‌تواند در سبک‌های گوناگون وجود داشته باشد، دور از انتظار نیست که شعر «مرز پُرگهر» از مجموعه تولدی دیگر فروغ فرخزاد را نمونه‌ای بیابیم که آشکارا تکوین و تطور خویشتن این شاعر را ضمن به دست دادن مشخصات شناسنامه‌ای و نیز اشاره به زمان و مکان خاص، در مقام یک خودزندگینامه بازنمایی می‌کند. در متن این شعر، فرآیند «دیگری» شدن فروغ را با تصاویر بازآفرینی شده از ورود سوژه زن نویسا به زندگی اجتماعی در ایران روزگارش می‌یابیم.

۲- پست مدرنیسم و ژانر زندگینامه خودنوشت

ژاک دریدا در کتاب *قانون ژانر*^۱ می‌گوید، هر متنی در یک یا چند ژانر مشارکت دارد و متن بی‌ژانر وجود ندارد و همیشه ژانر و ژانرهایی هستند؛ اما این مشارکت هرگز به معنای صرف «تعلق داشتن» نیست. این امر البته نه به دلیل وفور تولید و یا تولید آزادانه، بی‌قاعده و طبقه‌بندی نشده، بلکه به دلیل همان ویژگی مشارکت است. از سوی دیگر، شانتال موفه در کتاب *دموکراسی بنیادگر: مدرن یا پست‌مدرن*^۲ می‌گوید که نظریه‌پردازی در خصوص سوژه در مقام یک عامل غیرمتمرکز و ناتمام، ضروری است؛ سوژه‌ای که در فصل مشترک چندگانگی جایگاه‌های سوژه که میان آنها رابطه‌ای از پیش تعیین شده و یا ضروری وجود ندارد جای می‌گیرد و بیان سوژه در آن جایگاه‌ها در گرو روش‌های هژمونیک است و سوژه برساخته می‌شود (Gilmore, 1994: 1). از این رو، می‌توان پرسید که به راستی نظریه‌ها، روش‌ها و نگرش‌های پست‌مدرنیسم چه اطلاعاتی را در خصوص زندگینامه خودنوشت در اختیار ما قرار می‌دهند؟ از سوی دیگر، تکنیک‌ها، سنت‌ها و فرهنگ‌های مربوط به زندگینامه خودنوشت، چه چیزهایی را درباره پست‌مدرنیسم آشکار می‌سازند؟ زندگینامه خودنوشت به منزله شیوه‌ای برای بازنمایی خویشتن که به طرز پیچیده‌ای درون همه فرهنگ‌ها جای دارد و همچنین مطالعات انجام‌شده در خصوص زندگینامه خودنوشت به عنوان شیوه‌ای نقادانه و بینارشته‌ای، نتایج گوناگونی را برای نقدهای پست‌مدرنیستی به دنبال داشته‌است. بنابراین، بررسی دوسویه زندگینامه خودنوشت و پست‌مدرنیسم، به علت توجه هر دوی آنها به نظریه‌پردازی در خصوص سوژه، امری ضروری به

1 . Law of Genre

2 . Radical Democracy: Modern or Postmodern

شمار می‌آید. پرسشگری و نگرش منتقدانه پست‌مدرنیسم در خصوص زندگی‌نامه خودنوشت، از راه تأکید بر سوژه در مقام عامل گفتمان، یعنی در جایی که «سوژه» ناگزیر به عنوان امری استدلالی فهمیده می‌شود، نمود می‌یابد. از سوی دیگر، از آنجا که زندگی‌نامه خودنوشت و شکل‌های مربوط به بازنمایی خویشتن به منزله جایگاه تولید هویت در متن در نظر گرفته می‌شوند، هم می‌تواند در مقابل هویت‌های فرهنگی هژمونی‌ساز مقاومت به خرج دهند و هم آنها را بازتولید کنند. از این‌رو، در این ارتباط دوسویه میان پست‌مدرنیسم و زندگی‌نامه خودنوشت، اینکه حقیقتاً پست‌مدرنیسم چه کاری انجام می‌دهد، با اهمیت‌تر از چیستی پست‌مدرنیسم و مفهوم نهایی آن است. پروژه‌هایی که در پی تعریف خصوصیات درونی یا همان هویت پست‌مدرنیسم هستند، فرض را بر این می‌گذارند که پست‌مدرنیسم موجودیتی ثابت و ریشه‌دار دارد؛ یعنی با آنکه یک روش ضدبنیادگرا به شمار می‌رود، به هر حال از یک مبنا و بنیان نیز برخوردار است. از آنجا که پست‌مدرنیسم، مجموعه‌ای از عملکردهای فرهنگی، تاریخی و نوشتاری را با توجه به اجراهای خاص هر کدام در نظر می‌گیرد، حوزه مناسبی برای بررسی بازنمایی خویشتن به شمار می‌رود.

در پایان دهه ۱۹۷۰، مطالعات زندگی‌نامه خودنوشت شکل جدیدی به خود گرفت. ویژگی اصلی این مقطع زمانی، تجربه‌گرایی با هدف نظم دادن به مقوله‌های مختلف، توجه به سیاست‌های نگارش به زبان اول‌شخص مفرد، ایجاد مفاهیم تازه در خصوص روابط میان قومیت، جنسیت، نژاد، گرایش‌های جنسی و نیز اشکال گوناگون بازنمایی بوده‌است. پست‌مدرنیسم در این برهه، انواع تفکراتی که منجر به دسته‌بندی و ایجاد سلسله‌مراتب می‌شد و همچنین روش‌های تحکیم و حفظ این طبقه‌بندی‌ها را مورد پرسش قرار می‌داد. از این رو، مطالعات فرهنگی و ادبی در پست‌مدرنیسم، بر طبقه‌بندی تحلیلی و تجربی «خویشتن» و مرزهای بازنمایی آن متمرکز است. توجه به برساخته شدن «خویشتن» در زندگی‌نامه خودنوشت و به وسیله زندگی‌نامه خودنوشت، امری ضروری به شمار می‌آید. این کار با پرسش در خصوص شیوه‌هایی که هویت فرهنگی «خویشتن» را از راه زبان تولید و بازتولید می‌کنند، میسر می‌گردد. بنیان‌های هستی‌شناختی و هویت، از طریق ارجاعات برساخته شده میان «متن ادبی» و «بستر نقادانه» شکل می‌گیرند، و به نوبه خود، طبقه‌بندی‌های هویتی را رقم می‌زنند؛ از جمله اینکه آیا پست‌مدرنیسم یک هویت است؟ آیا می‌توان پست‌مدرن یا پست‌مدرنیست بود؟ آیا این نامی است که می‌توان بر خویشتن

گذاشت و یا از سوی کسی تعیین می‌شود؟ آیا پست‌مدرنیسم یک امر جمعی محسوب می‌شود، یا نوعی گرایش و یا یک رشته خاص است، حتی اگر مرزهای انطباقی را زیر پا بگذارد؟ در مطالعات سنتی زندگینامه خودنوشت، اصطلاحاتی مربوط به تاریخ و سوژکتیویته که درون پست‌مدرنیسم دستخوش تغییر شده‌اند، به عنوان عناصر ثابت داستان زندگی فرد در نظر گرفته می‌شدند. به همین ترتیب در مطالعات سنتی زندگینامه خودنوشت، متونی که این ثبات را تأیید می‌کردند و یا در حال تصدیق این ثبات بودند، «سنت» زندگینامه خودنوشت را شکل می‌دادند. تلاش‌های انجام‌گرفته برای پایه‌گذاری ژانر زندگینامه خودنوشت بر مبنای آثار آگوستین، روسو، هنری آدامز و امثالهم، در تولید فرهنگی سیاست‌های هویتی نیز نقش داشته است؛ سیاستی که از طریق بازتولید طبقات اجتماعی، گرایش‌های جنسی، نژاد و جنسیت، به عنوان شرایط لازم برای ایجاد تفاوت در گستره اجتماعی قدرت، بر آن بود تا سلسله‌مراتب هویت را حفظ کند. اما، با توجه به شک‌گرایی پست‌مدرنیسم نسبت به هر گونه دسته‌بندی، زمان آن فرارسیده تا در مفاهیم ضمنی ژانر زندگینامه خودنوشت بازبینی انجام گیرد. روشنگری‌های پست‌مدرنیسم در خصوص کارکرد ایدئولوژی و بازنمایی، فرصت مناسبی را برای تجدیدنظر درباره ارتباط میان زندگینامه خودنوشت و سنت آن و همچنین درباره جایگاه زندگینامه خودنوشت به عنوان یک ژانر، در اختیار ما قرار می‌دهد. در حال حاضر مطالعات زندگینامه خودنوشت رواج پیدا کرده‌است و متونی را مورد توجه قرار می‌دهد که تا پیش از این، «زندگینامه ی خودنوشت» به شمار نمی‌آمدند. از منظر نقد پست‌مدرنیستی که ژانرهای مختلف را به دیده تردید می‌نگرد، ژانر غیرکلاسیک و نوظهور زندگینامه خودنوشت، نقطه مناسبی برای توجه محسوب می‌شود. بسیاری از کنکاش‌های پست‌مدرن از به دست دادن تعریفی کلی در خصوص زندگینامه خودنوشت و حد و مرزهای قرار داده شده از طرف نظریات ژانر، دوری می‌جویند؛ زیرا زندگینامه خودنوشت، ماهیتی دوگانه دارد. از یک سو اغلب از لحاظ عینی بودن، ناکافی به نظر می‌رسد، زیرا شاهد عینی حتی بیش از دیگر مفسران وقایع، همزمان مورد سوءظن قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، زندگینامه خودنوشت از لحاظ ذهنی بودن نیز ناکافی است، زیرا بر چارچوب‌های واقعیت بیش از اندازه تکیه دارد. از این رو، زندگینامه خودنوشت، هم بیرون از «تاریخ» و هم بیرون از «داستان خیالی» قرار می‌گیرد.

مایکل فیشر^۱، منتقد معاصر علوم انسانی نیز معتقد است که متون زندگی‌نامه‌های خودنوشت دوره معاصر در توسعه انسان‌شناسی در مقام یکی از علوم اجتماعی که شکل‌گیری تجربه فردی به لحاظ اجتماعی و فرهنگی را توصیف می‌کند، نقش داشته‌است. زندگی‌نامه خودنوشت با قرارگیری در میانه امر فردی و امر جمعی، دیدگاه بومی را ارائه می‌کند و مدعی سوژه‌ای است که در یک بستر تعیین فرهنگی قرار دارد و دسترسی به آن، فقط از طریق مصاحبه عمیق و جزئی‌نگر امکان‌پذیر است. بنابراین، زندگی‌نامه‌های خودنوشت قومیتی با اهمیت‌اند؛ زیرا الگوهای ساختارگرا و پساساختارگرا را جانشین الگوهای رفتارگرا و نمادگرا در مردم‌شناسی و علوم اجتماعی کرده‌اند. طبق الگوهای رفتارگرا، کلمات و نمادها در حکم نشانه‌هایی بی‌دردسر به شمار می‌آیند که در زنجیره‌ای معنادار از جملات یا عبارات، به هم می‌پیوندند، مرتب می‌شوند و توالی‌هایی از کُنش و واکنش را به وجود می‌آورند. از این رو، تحلیل‌گران سنتی می‌توانند الگوهای فرهنگی را بر پایه مجموعه‌ای از باورهای اظهارشده عاملیت‌ها معین کنند. براساس الگوهای نمادگرا نیز نمادها، چندمعانی و پیچیده به شمار می‌آیند و در هر کُنش گفتگو، به‌واقع معنایی بیش از آنچه یک گوینده یا شنونده درک می‌کند، مبادله می‌گردد. از این منظر غنی‌ترین نمادها، شبیه یک «سیاه‌چاله‌اند»^۲؛ یعنی کل فرهنگ، درون‌شان متراکم شده‌است. از این رو نمادگرایان، الگوهای فرهنگی را براساس نمادهای اصلی، «خوشه‌های نمادین»^۳ و «گره‌های شبکه‌های معنایی»^۴ به هم مرتبط می‌سازند و قرائت می‌کنند (Fischer, 1994: 84-85). بنابراین بر پایه هر دو نگرش یادشده که در نظام نمادین ریشه دارند، نوعی حس اطمینان بخش درخصوص سکون نسبی یا ثبات هویتی ایجاد می‌شود. اما الگوهای ساختارگرا و به‌خصوص پساساختارگرا، با واسازی نمادها و استعاره‌ها به زنجیره‌های تداعی معنا و یا مجاز مرسل، در جهت پویایی فزاینده، پُر از انشعاب و دگرگون‌کننده عمل می‌کنند. از این طریق در ساختارگرایی، الگوهای معنایی و نمادین متغیر و متنوع، ایجاد می‌شوند. به همین ترتیب در پساساختارگرایی، ما با عدم قطعیت معنا روبه‌رو هستیم که موجب حفظ ناپایداری و تغییرپذیری متون و ارتباطات می‌شود، و از رهگذر شالوده‌شکنی نیز تنش‌ها و فشارهای معانی جایگزین

-
- 1 . Michael M. J. Fischer
 - 2 . Black hole
 - 3 . Symbolic clusters
 - 4 . Nodes of semantic networks

آشکار گشته و واژگونی معنای قصدشده و تجویزی نظام نمادین رقم می‌خورد. نمونه‌ای از این دست را می‌توان در داستان‌های مکسین هانگ کینگستون^۱ که در قالب صحبت بیان می‌شوند، یافت؛ از جمله داستان «زن بی نام» که درباره عمه‌ای است که به علت داشتن فرزندی نامشروع، از فشار شرم مجبور به خودکشی می‌شود (Fischer, 1994: 84-85). نمونه‌ای که می‌توان در ادبیات معاصر ایران معرفی کرد، مجموعه هشت داستان کوتاه با عنوان *خاطره‌های پراکنده* از گلی ترقی (۱۳۸۲) است. به نظر می‌رسد که همگی این داستان‌ها به شکلی خاطرات واقعی نویسنده هستند. حضور درونمایه وجودشناسی و کشمکش سوژه با مظاهر نظام نمادین و تجویز شده محیط پیرامونش برای کشف فردیت و هویت و جایگاهش در هستی، دلبستگی به خانواده، مسئله مهاجرت و بازگشت به خویشتن، به موازات هم، وضعیت زن ایرانی تحصیلکرده و مهاجر در دوره حاضر را در مقاطع زمانی گوناگون از زندگی اش بازنمایی می‌کنند.

۳- سوژه، هویت و زندگینامه خودنوشت

یکی از نشان‌های زندگینامه خودنوشت از منظر پست‌مدرنیسم، به‌کارگیری مشکل‌ساز ضمیر فاعلی «من» است که نمی‌توان ارجاع قطعی و مناسبی را برای آن در نظر گرفت. از این رو تعاریفی از زندگینامه خودنوشت که مبتنی بر وجود ارجاع میان یک فرد که می‌گوید: «من» و «منی» که به‌واقع یک فرد نیست و بلکه یک کارکرد زبانی است، به دلیل ارجاع به این ناهماهنگی، متزلزل می‌شوند. بنابراین لازم است هر گونه تعریفی را با توجه به بستر بازنمایی خویشتن، ارائه دهیم. به بیان دیگر باید دید هرگاه فرد برای برخورداری از ثبات، به زبان بلاغی متوسل می‌شود تا با استفاده از کلماتی خاص، احساس راحتی کند و بتواند هم کلیت و هم فردیت را بازنمایی کند، چه خوانش‌هایی از زندگینامه خودنوشت امکان‌پذیر می‌شوند. هم‌چنین به‌طور کلی، زمانی که خویشتن خودمختار همان راوی نیست، یا هنگامی که نشان زندگینامه خودنوشت یعنی همان «من»، جایگاهی را فراهم می‌آورد که از آن، سوژه مقتدر هر گفتمان، بازنمایی خویشتن را محقق می‌سازد، چه نوشته‌هایی از زندگینامه خودنوشت پدید می‌آیند. با آنکه نقدهای بسیاری به مسئله ارجاع می‌پردازند، از نظر برخی منتقدان و مؤلفان زندگینامه خودنوشت، نکته مهم، توانایی اعطای شکل‌های دوباره به هویت مبتنی بر زندگینامه خودنوشت -آن هم در ارتباط با مجموعه‌ای از گفتمان‌ها- است. در نتیجه، بازبینی مجدد

1 . Maxine Hong Kingston

ارتباط زندگینامه خودنوشت با واقعیت، چندان مدنظر قرار نمی‌گیرد؛ زیرا از دیدگاه پساساختارگرایی و پست‌مدرنیسم، حقیقتی وجود ندارد و هر آنچه که هست، فقط تفسیر و خوانش است.

در این راستا منتقدی به نام گیل‌مور^۱ اشاره می‌کند که نشان زندگینامه خودنوشت که در «من» متجلی می‌شود، به ژانرهای ثابت بیشتری متصل است؛ از جمله به رمان مبتنی بر زندگینامه خودنوشت که ممکن است اشتباه معنایی را به دنبال داشته باشد. بنابراین، نشان زندگینامه خودنوشت یا همان «من»، وجود گسیختگی در ژانر زندگینامه خودنوشت و همچنین ظهور یا تعلیق بازنمایی خویشتن در ژانرهایی را خاطر نشان می‌سازد که تا پیش از این، بازنمایی خویشتن در آنها مشروعیت نداشت. افزون بر این گرچه بسیاری از نویسندگان به ژانر آثارشان اشاره می‌کنند، این عمل ایشان از سوی منتقدانی که نشان زندگینامه خودنوشت را برای صلاحیت بخشیدن به یا سلب صلاحیت از آثار نویسندگان به کار می‌گیرند، مورد پرسش واقع می‌شود. نشان زندگینامه خودنوشت می‌تواند باعث سلب مشروعیت گردد؛ مانند این اظهار نظر که «این یک رمان نیست، بلکه رمانی مبتنی بر زندگینامه خودنوشت است»؛ یا برعکس، ممکن است با گفتن اینکه «این فقط یک زندگینامه خودنوشت نیست، بلکه یک حماسه یا شعر غنایی است»، حتی سبب ارتقای کار نگارنده شود (Gilmore, 1994: 7). «من» در مقام نشان زندگینامه خودنوشت، یک تأثیر مبتنی بر استدلال بر پایه نوع خوانش از گفتمان مورد نظر به شمار می‌رود. از این رو همزمان از راه کنار هم نهادن و واسازی دیگر گفتمان‌ها و ژانرها تعریف می‌شود. بنابراین، نشان زندگینامه خودنوشت یک بی‌ثباتی تأثیرگذار را هم در متن و هم در بستر متن می‌آفریند. در این صورت، مؤلف زندگینامه خودنوشت در کنش نگارش مبتنی بر زندگینامه خودنوشت، تبدیل به جایگاه تولید معنا و نظم‌دهی به شناخت می‌شود و از این رو، یک بحران در سلسله‌مراتب هویت‌های زندگینامه خودنوشت نیز رقم می‌خورد. برای مثال، به عقیده گیل‌مور، رمان‌های کارمن مارتین‌گایته^۲ از جمله رمان/تاق پستی^۳ در این راستا هستند (ibid: 8). بنابراین می‌توان پی برد که چرا انواع متون بازنمایی «خویشتن» که بسیاری از آنها تا پیش از این، زندگینامه خودنوشت محسوب نمی‌شدند، نتوانسته‌اند در طبقه‌بندی‌های کلی و مطلق، ادغام شوند: مقاومت و

1 . Leigh Gilmore

2 . Carmen Martin Gaité

3 . Back Room

ایستادگی آنها در برابر پروژه زندگینامه خودنوشت رایج در دوره پس از عصر روشنگری که هدفش حفظ سیاست فردگرایی بوده، دلیل این نادیده انگاری اساسی شمرده می‌شود. آندره کودرسکو^۱، زندگینامه‌نویس رومانیایی و خبرنگار رادیوی ملی، براساس موضوع بازنمایی خویشتن که محور کنکاش پست‌مدرنیسم در طبقه‌بندی‌هاست، مرز میان هنر و زندگی را کم‌رنگ می‌سازد؛ زیرا زندگینامه خودنوشت را به منزله یک اجرا می‌داند که در مقابل دیگران بازی می‌شود. آنان که شاهد این امر هستند که چگونه نوشتن می‌تواند شیوه‌ای برای «افزودن بر زندگی من» و حتی قضاوت درباره این زندگی شود. اجرا به معنای تلویحی نوعی صحنه‌آرایی مبتنی بر زندگینامه خودنوشت است که تمرکزش بر جایگاه همواره پیچیده افرادی است که به بازنمایی خویشتن می‌پردازند (ibid: 8). نکته حائز اهمیت این است که عامل انسانی چندگانه و غیرمتمرکز در پست‌مدرنیسم، در مقام سوژه زندگینامه خودنوشت ظاهر نمی‌شود، بلکه در مقام تولیدکننده گفتمان حضور دارد. از این رو، چنین عاملیتی، تناقض در گفتمان‌های بازنمایی خویشتن را آشکارتر می‌سازد و همین تناقضات به نوبه خود، گسیختگی و ناپیوستگی در متن را شکل می‌دهند. همسو با بحث یادشده، نمونه‌هایی که چه بسا بتوان از ادبیات ایران برشمرد، شعرهای «صدای پای آب» و «ندای آغاز» از سهراب سپهری (۱۳۷۴: ۲۶۷-۲۹۹ و ۳۹۰-۳۹۳) است. در شعر نخست، به سبب حضور نام سهراب و دیگر اعضای خانواده‌اش انتظار همسان‌پنداری سوژه نویسا و راوی روایت شعر از سوی خواننده امری طبیعی به نظر می‌رسد. گویی در اینجا مرز میان هنر و زندگی، واقعیت و خیال به هم می‌آمیزند. به سخن دیگر، بازنمایی خویشتن با یک اجرا در قالب فراخوانی خاطره به صورت تک‌گویی درونی و خطاب قرار دادن خویشتن برای آغاز سفر است؛ سفر درونی برای کشف هویت و خویشتن در جهان هستی. شعر دوم نیز که پیشنهاد شاعر و حالات درونی او نسبت به جهان اطرافش را در تصویرپردازی‌های گوناگون بازنمایی می‌کند، به واقع همچون نوعی زندگینامه خودنوشت به شمار می‌رود که در آن، سلسله مراتب هویتی صدای شعر و سوژه نویسا و حتی موجودات جهان دگرگون می‌شود و معنا و نظم‌دهی تازه‌ای در شناخت هستی در ایماژهای ارائه شده تولید می‌گردد.

توجه و علاقه پست‌مدرنیسم به موضوع خویشتن، شیوه متفاوتی را برای طرح پرسش‌های محوری مرتبط با گفتمان‌های معاصر در خصوص بازنمایی خویشتن در پیش می‌گیرد، از جمله اینکه سوژه این گفتمان‌ها کیست؟ چگونه می‌توان خویشتن را در مقام سوژه بازنمایی شده در

1 . Andre Codrescu

نظر گرفت؟ به همین ترتیب در خصوص مرزهای بازنمایی در زندگینامه خودنوشت نیز یک منتقد معاصر به نام پال جی^۱ پرسش‌های زیر را به میان می‌آورد: تا چه اندازه تعریف‌های سنتی از زندگینامه خودنوشت، مانع درک ما از مفاهیم ضمنی بازنمایی خویشتن شده‌اند؟ چه چیزهایی در خارج از مرزهای زندگینامه خودنوشت، «هویت» تلقی نمی‌شوند؟ بی‌شک، نگاه منتقدان پست‌مدرن به این پرسش‌ها با رویکرد انسان‌گرایان سنتی تفاوت دارد. پال جی، نقش حافظه بصری در زندگینامه خودنوشت که کمتر مورد بررسی قرار گرفته‌است و نیز بحث هویت خویشتن و در نتیجه، چالش‌های مرتبط با ناکافی بودن یک رسانه واحد برای تحقق بازنمایی خویشتن را به میان می‌آورد. زبان بصری که از سوی فرهنگ معاصر به وفور در اختیار ما قرار گرفته‌است، قلمرو متراکمی از تصاویر را در دسترس نگارنده زندگینامه خودنوشت می‌گذارد؛ و او می‌تواند از طریق آنها هویت خود را بازنمایی کند (Jay, 1994: 12). در راستای مبحث هویت و بازنمایی خویشتن، منتقدی دیگر یعنی سیدونی اسمیت^۲ در مقاله «بدن هویت»^۳ به کندوکاو در زمینه پیچیدگی تجسم برای زنان می‌پردازد و استدلال می‌کند که انواع گفتمان‌های هژمونی‌ساز مربوط به هویت، در جهت گسست و تکه‌تکه کردن بدن عمل می‌کنند، تا اجزای آن را بهتر بشناسند و بتوانند به بدن، هویت جنسی یا نژادی ببخشند. با توجه به رابطه نزدیک میان هویت و جسم و نیروی بالقوه آن برای ایجاد حس بیگانگی، اسمیت تأکید می‌ورزد که هر فرد، به هر میزانی که در «پوست‌ها و کلاف‌های معنا» پوشانده و پنهان شود، معنای ضمنی بدن جنسیت یافته، بدن متن و سیاست بدن را در همه مفاهیم مرتبط با فردیت، با خودش به همراه می‌آورد. اسمیت به دنبال کنکاش در ارتباط میان بدن و هویت در زندگینامه خودنوشت، بازنمایی بدن جنسیت یافته عجیب و غریب را در مقاله «طرحی از گذشته»^۴ ویرجینیا وولف، با شیوه‌های نگارش زندگینامه‌های خودنوشت در اوایل سده بیستم میلادی همسو می‌بیند که زنان مجبور بودند خودشان را در مقام سوژه‌هایی در پی تجارب خارج از بدن معرفی کنند. در مقابل، بازنمایی بدن در رمان عشق ورزی در سال‌های جنگ^۵ از شری موراکا، به شکل «خانه» است و از این رهگذر، شیوه‌ای نوین در تعبیر و تفسیر عملکردهای مرتبط با سیاست بدن را از طریق

1 . Paul Jay

2 . Sydonie Smith

3 . Identity's Body

4 . A Sketch of the Past

5 . Loving in the War Years

6 . Cherrie Moraga

بیان یک بدن مادی با امیال خاص آن، منعکس می‌کند (Smith, 1987: 11). در ادبیات ایران، نمونه‌هایی از ارتباط میان بدن و هویت در زندگینامه خودنوشت و بدن جنسیت یافته در سیاست بدن را می‌توان در سکوت‌های پنهان شده و ننگاشتن جزئیات زندگی شخصی در خاطره نگاشته‌های زنان دوره قاجار به علت رعایت شرم و حیا و حریم خصوصی دیکته شده برای زنان از سوی فرهنگ سنتی حاکم مشاهده کرد. این وضعیت به علت تداوم شرایط ایدئولوژیک فرهنگ ایران از آن پس نیز هم چنان ادامه یافت و فقط معدود زنانی چون فروغ فرخزاد بوده‌اند که با عرف‌شکنی آشکار نظام نمادین جامعه مردسالار، به تبیین خویشتن پرداخته‌اند. در همین راستا سیروس شمیسا اشاره می‌کند که منتقد باید بر سکوت‌های پروین اعتصامی مکث کند. پروین در مقام یک زن که زندگی موفق‌تری نداشته است، سکوت‌های غیرطبیعی دارد که منتقد می‌تواند آن‌ها را تفسیر کند و به حرف وادارد (شمیسا، ۱۳۸۵: ۲۹۸).

۴- برسازی «دیگری» در زندگینامه خودنوشت معاصر

شکل زندگینامه خودنوشت از آغاز تا دوره معاصر، عمدتاً بر مردان متمرکز بوده؛ یعنی بر ساخته‌های نظام نمادین و ایدئولوژی‌های جنسیتی را بازتولید می‌کرده‌است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که موجود انسانی «غیرمرد» که در فرهنگ به منزله «دیگری» به شمار می‌آید، چطور می‌تواند خویشتن را بازنمایی کند؟ منظور از «دیگری»، عموماً کسی است که در نظم برتر نمادین، بر ساخته‌ای منفی به شمار می‌آید؛ به بیان دیگر همان غیر مرد، غیر سفید، غیر غربی و از این قبیل. بنا بر باور سیدونی اسمیت، تا قرن بیستم، زنان فقط در نوشته‌هایی بازنمایی می‌شدند که گفتمان مردان برای زنان -از جمله به عنوان راهبه، همسر یا ملکه- برمی‌ساخته‌است. هر چیز دیگری جز این نوشته‌ها به لحاظ زبان‌شناسی و فرهنگی غیرقابل تصور به شمار می‌رفت. به این ترتیب، دیگری فرهنگی برای ابراز وجود در آثار چاپی مجبور بود یا از نظم نمادین غالب استفاده کند و یا به کلی سکوت پیشه کند (Smith, 1987: 26).

بنابراین در خصوص زندگینامه خودنوشت معاصر به طور کلی، سه گفتمان مطالعات پست‌مدرنیسم، فمینیسم و قومیت‌گرایی با اهمیت به شمار می‌روند. پیش از هر چیز، باید گفت که زندگینامه خودنوشت کارکردهای ایدئولوژیکی مهمی در فرهنگ دارد. همان گونه که پال اسمیت نیز مؤکد می‌سازد، زندگینامه خودنوشت را نمی‌توان به عنوان شکل ارجح متن

ایدئولوژیکی که لازمه‌اش انسجام و قابل شناسایی بودن فرد در مقام یک «سوژه» مرتبط با دانش عقلانی است، ناچیز شمرد. از دیدگاه او، زندگینامه خودنوشت قادر است سوژه‌ای را که روابط اجتماعی قانونمند را تضمین می‌کند، بر سازد و مشروعیت بخشد (Smith, 1988: 105). از آنجا که روایت زندگینامه خودنوشت بازنمودهای انسانی را طبیعی جلوه می‌دهد، همچنان به منزله طبقه‌بندی‌ای ادبی و ژانری برخوردار از قدرت ایدئولوژیکی باقی می‌ماند. البته در دو دهه اخیر و در پی تحقیقات فمینیستی و حوزه پررونق مطالعات قومی، مطالعات زندگینامه خودنوشت و به‌ویژه آن دسته از زندگینامه‌های خودنوشتی که بر گروه‌های قومی و زنان متمرکز هستند، فزونی گرفته‌اند. تلاش‌های نهادینه شده برای ادغام «دیگری» فرهنگی و بسط قوانین هژمونیک، سبب شده‌است تا توجه محافل دانشگاهی به سوی زندگینامه‌های خودنوشت زنان و گروه‌های قومی جلب شود و محققان پذیرای تنوع و پیچیدگی فرهنگی باشند. از این منظر زندگینامه‌های خودنوشت قومیتی، اغلب اوقات، کارکرد نماینده بودن را دارند؛ یعنی به عنوان صدای نماینده، بحث در زمینه ادبیات، فرهنگ و سوژکتیویته اقلیت‌ها را برمی‌انگیزند. اگر فهم فرهنگ‌های گوناگون و افرادی که در جایگاه‌های مختلف قرار دارند، هدف غایی شناخت فرهنگی باشد و از طریق آن بتوان هماهنگ‌تر و دوستانه‌تر با یکدیگر زندگی کرد، در این صورت لازم است در خصوص نحوه خوانش و درک زندگینامه خودنوشت، به خصوص زندگینامه خودنوشت قومیتی، بازاندیشی کرد.

با توجه به آنچه تا کنون اشاره رفت، به طور خلاصه می‌توان گفت که زندگینامه خودنوشت دارای کارکرد سیاسی است. محققان زندگینامه‌های خودنوشت به دلیل همین کارکرد می‌توانند از نظریات پست‌مدرن که ایدئولوژی‌های نهفته در گفتمان را بررسی می‌کنند، بهره بگیرند. افزون بر این، از منظر تفکر ساختارگرا و پساساختارگرا، زبان قادر نیست به طور شفاف یک سوژه تاریخی منسجم و ضروری را آشکار سازد. سوژه متکلمی که در گفتمان‌های چندگانه و متناقض به لحاظ تاریخی جای گرفته‌است، به‌واقع «من» را در موقعیت‌هایی از جهان پیرامون قرار می‌دهد که به لحاظ مفهومی، در زبان محقق می‌گردد. در امتداد این موضوع، خویشتن زندگینامه خودنوشت را باید به عنوان یک برساخته اجتماعی و تاریخی در نظر گرفت که مواضع چندگانه‌ای را در جهان و گفتمان‌های پیچیده اتخاذ می‌کند. بنابراین، لازم است در نقد و بررسی چنین متونی، حتی از به‌کارگیری استعاره گفتمان مبتنی بر «صدای دوگانه» در خصوص متون زندگینامه خودنوشت معاصر زنان یا

افرادی از نژادهای گوناگون اجتناب ورزیم؛ زیرا همان‌گونه که هنری لوئیس گیتز جونیور^۱ نیز اشاره می‌کند در این کاربرد خطری بالقوه نهفته است به این معنی که این استعاره به‌واقع میان گفتار سفیدپوست و صدای سیاه‌پوست تمایز قائل می‌شود، همچنین گفتار مردانه و صدای زنانه را از یکدیگر متمایز می‌سازد و با نادیده گرفتن نیروهای پیچیده‌ای که صداها و تجارب را در جوامع زبانی ما تولید می‌کنند، صدا و تجربه را در مقام امری ذاتی معرفی می‌کند (Gates Jr, 1988: 55).

با توجه به اهمیت بازنمایی «دیگری» در متون زندگینامه خودنوشت، زندگینامه خودنوشت قومیتی و همچنین داستان‌های خیالی مبتنی بر زندگینامه خودنوشت، شکل‌های اصلی برای کشف جامعه کثرت‌گرای اواخر عصر صنعتی در پایان قرن بیستم به شمار می‌روند. فیشر در مقاله «قومیت و هنرهای پست‌مدرن حافظه» اشاره می‌کند که باید مفهومی متکثر، چندبعدی، و چندوجهی از «خویشتن» را ابداع کنیم، مفهومی که بتواند خلیات اجتماعی مربوط به چندگانگی را بیش از پیش در بوته آزمایش قرار دهد. راهکار او برای بررسی زندگینامه‌های خودنوشت قومیتی، تشخیص‌های غیرشناختی از آگاهی حاضر در روایت زندگینامه خودنوشت، مانند روانکاو، کارکرد رؤیا، استعاره، و فرآیند «انتقال» است. این ردیابی‌های غیرشناختی، نشانه‌های زبان‌شناختی را بازنمایی می‌کنند، و بنابراین، با شیوه‌های استدلالی غالب و ریشه‌دار در ایدئولوژی پیوند نزدیک دارند. در نتیجه، ارزش به‌کارگیری این راهکارهای غیرشناختی، ارائه راهی برای بررسی «دیگری» فرهنگی در نوشته‌های زندگینامه خودنوشت است، و از خطرات احتمالی گفتمان دوصدایی نیز اجتناب می‌ورزد (Fischer, 1986: 195). یکی از راهکارهای غیرشناختی به عقیده بتی برگلند، تحلیل مبتنی بر کرونتوپ^۲ است. کرونتوپ (یا همان مفهوم زمان-مکان به زبان ساده‌تر) به‌واقع یک راهکار معنادار غیرشناختی و غیرزبان‌شناختی برای بررسی سوژه زندگینامه خودنوشت به شمار می‌رود؛ مفهومی که چارچوب بحث باختین در خصوص ادبیات غرب را نیز شکل می‌دهد (Bergland, 1994: 135). به باور باختین تصویری که ما از انسان در ذهن داریم، همیشه تصویری ملموس است؛ یعنی تصویری از موجودی که به لحاظ زمانی و مکانی در کائنات جای گرفته‌است. اصطلاح باختین برای این بُعد زمانی و مکانی، کرونتوپ است که از ریاضیات اقتباس شده و نشانگر تفکیک‌ناپذیری

1 . Henry Louis Gates Jr.

2 . Chronotope

زمان و مکان است. او عقیده دارد که در بستر ادبی، کرونوتوپ، روایات را ملموس می‌سازد، به آنها جان می‌بخشد و خون در رگ‌هایشان جاری می‌سازد. افزون بر این، عناصر انتزاعی داستان خیالی و همچنین تعمیم‌ها، عقاید، و تحلیل‌های علت و معلولی فلسفی و اجتماعی نیز به سمت کرونوتوپ جذب می‌شوند و از طریق آن، جان می‌گیرند. از این رو به نیروی تخیل و تصویرپردازی هنر، اجازه عمل داده می‌شود. همین امر، اهمیت کرونوتوپ در بازنمایی را آشکار می‌سازد. باختین همچنین معتقد است که یکی دیگر از کارکردهای این مقوله، قرار دادن شخصیت‌های تاریخی در زمان و مکان است تا آن مکان در دنیا به شکلی طبیعی، جلوه‌گر شود (Bakhtin, 1981: 250). با توجه به اظهارات باختین می‌توان گفت که ایدئولوژی از طریق قدرت کرونوتوپ عمل می‌کند؛ از این رو باعث می‌شود یک نظم اجتماعی خاص، طبیعی به نظر برسد. همچنین می‌توان گفت که این نکته، همان تأثیر پنهان زبان است. زبان‌شناسی به نام امیل بنونیست^۱ نیز در حمایت از تحلیل زندگینامه خودنوشت بر پایه کرونوتوپ، خاطر نشان می‌سازد که ضمائر شخصی در «نظام‌های دلالتی»، هرگز از قلم نمی‌افتند. اما برخلاف سایر دلالت‌گرها، به مفهوم یا فردی اشاره نمی‌کنند. این ضمائر، مبهم باقی می‌مانند تا زمانی که فرد از کلمه «من» استفاده کند و به وسیله آن، خودش را از «شما» مجزا سازد و مورد خطاب قرار دهد. در این صورت، واقعیتی که «من» به آن اشاره دارد واقعیت گفتمان است؛ یعنی در گفتمان است که «من»، متکلم را تعیین می‌کند و متکلم نیز خود را در مقام سوژه قرار می‌دهد. بنونیست می‌افزاید زبانی که این چنین سازماندهی شده باشد، به متکلم اجازه می‌دهد تا کل زبان را با انتصاب «من»، به خود اختصاص دهد. گروه دیگری از ضمائر که در این جایگاه مبهم با ضمائر شخصی (من / شما) شریک‌اند، کلماتی هستند که روابط زمانی و مکانی را حول سوژه، سازماندهی می‌کنند: از قبیل «این»، «اینجا» و «اکنون». بنابراین «من» که در یک گفتمان سخن می‌گوید، تعیین‌کننده «اینجا» و «اکنون»، «آنجا» و «سپس» به لحاظ زمانی و مکانی است. این جفت‌های مرتبط با هم در بستر عدم قطعیت زبان شناختی، دقیقاً همان اصطلاحات مربوط به کرونوتوپ‌های زندگینامه خودنوشت هستند: من / شما؛ اینجا / آنجا؛ اکنون / سپس. همین که سوژه زندگینامه خودنوشت صحبت کند «من»، اینجا و اکنون را برمی‌سازد و بنابراین زمان و مکان بودن و بیانات، و همچنین «شما» (خواننده) را به طور تصویری، تعریف می‌کند. آنجا و سپس، در نقطه مقابل اینجا و اکنون هستند. بنابراین

1. Benvenist

می‌توان از طریق تحلیل زندگینامه خودنوشت با روش کرونوتوپ، عدم تعین زبان در فرهنگ را تشخیص داد. دقیقاً در همین اصطلاحات زوج‌گونه است که با قدرت استدلالی زبان برای شکل دادن به جهان تصویری انسان، روبه‌رو می‌شویم. بنابراین زندگینامه خودنوشت نیز از ارتباطی نزدیک با کرونوتوپ برخوردار است. از آنجا که زندگینامه خودنوشت دارای قدرت شکل دادن به تصویر انسانی است همین‌که خواننده، متکلم را در اینجا و اکنون «من» متکلم مجسم می‌کند، جای‌گذاری از طریق کرونوتوپ، روشی مؤثر برای قرار دادن متکلم در کائنات خواهد بود؛ زیرا تصویر مبتنی بر کرونوتوپ، تأثیری از زبان و در عین حال عموماً نامرئی است. تحلیل از طریق کرونوتوپ، به‌خصوص برای خوانش زندگینامه‌های خودنوشت «دیگری» به حاشیه رانده شده، بسیار ارزشمند است؛ زیرا خواننده در چنین تحلیلی می‌تواند شاهد تأثیر زبان باشد. اگر ادعای بارت مبنی بر این که سوژه، تأثیری از زبان است را بپذیریم، تمرکز بر کرونوتوپ این امکان را در اختیارمان قرار می‌دهد تا آن تأثیر را به شکلی عینی بررسی کنیم. پرسش‌هایی که تلویحاً به دنبال این بررسی به میان می‌آیند، عبارتند از اینکه کدام نیروهای ایدئولوژیکی، سوژه را به سمت این کرونوتوپ‌ها سوق می‌دهند؟ کدام هویت‌ها و روابط اجتماعی در این کرونوتوپ‌ها امکان‌پذیر و کدام‌یک امکان‌ناپذیر هستند؟ کدام معانی فرهنگی را می‌توان با آن زمان‌ها و مکان‌ها مرتبط دانست؟ کرونوتوپ‌ها مقولاتی طبیعی یا بدیهی نیستند، بلکه در معانی فرهنگی ریشه دارند و فرهنگ آنها را تجویز می‌کند. از این منظر، می‌توان زندگینامه‌های خودنوشت مری آنتین و اما گلدمن را نمونه‌هایی دانست که بر مبنای تحلیل کرونوتوپ خوانش می‌شوند و زندگی دو زن یهودی روس تبار را به تصویر می‌کشند که در اواخر سده نوزدهم میلادی به آمریکای شمالی مهاجرت می‌کنند. در یک سو، جایگاه کرونوتوپیک آنتین را داریم به گونه‌ای که یک زن بالغ را در مدرسه‌ای آمریکایی قرار می‌دهد که با جامعه نوین خو گرفته‌است. در سوی دیگر، جایگاه کرونوتوپیک گلدمن چنان است که زمان‌ها و مکان‌های عموماً غدغن شده برای زنان و جریان اصلی فرهنگ حاکم را می‌نمایاند و تصاویر طبیعی‌سازی شده مرتبط با دیدگاه‌های غالب در جامعه آمریکا در نزد زنان و به طور کلی در نزد همه انسان‌ها را به چالش می‌کشد (Beneviste, 1971: 226). نمونه‌ای که می‌توان از ادبیات ایران بر پایه تحلیل کرونوتوپ در نظر گرفت، داستان کوتاه «مادام گرگه» در کتاب *خاطره‌های پراکنده* از گلی ترقی است که زندگی یک زن فرهیخته ایرانی مهاجرت کرده به فرانسه را باز می‌گوید و چگونگی فرایند تطابق او با جامعه نوین از رهگذر آموختن زبان بیگانه، و انتقال معانی فرهنگی به همسایه جدید را در

کنار معضل کنونی حاکم بر جهان یعنی مهاجرت، به تصویر می‌کشد. در همین مجموعه داستان‌های کوتاه گلی ترقی (۱۳۸۲)، «عادت‌های غریب آقای الف در غربت» را داریم که شرح احوال یک ایرانی مهاجر «دیگری» شده و به حاشیه رفته در جامعه غربی فرانسه را به دست می‌دهد که گسستن از گذشته و فرایند تطابق با نظام نمادین جدید برای او کاری دشوار است. زندگینامه خودنوشت روزها در راه (مسکوب، ۱۳۷۹) نیز که به شرح حالات روزانه و بعضاً مشاهدات به ظاهر پیش پا افتاده نگارنده می‌پردازد، همراه با حرکت نوسانی در زمان و آوردن گذشته به زمان حال برای معنا بخشیدن به رخدادهای تاریخی و اجتماعی ایران و جهان در نزد خویشتن، برای بررسی کرونوتوپیک مناسب به نظر می‌رسد.

مطالعه زندگینامه‌های خودنوشت به طریق کرونوتوپ، به خصوص زندگینامه‌های خودنوشت «دیگری» فرهنگی، امکان خوانشی متفاوت را در اختیارمان قرار می‌دهد که همانا درک تأثیر گفتمان‌هایی است که مؤلف زندگینامه خودنوشت در آنها جای می‌گیرد. این کار از طریق بررسی قرارگیری زمانی و مکانی سوژه در جهان میسر می‌شود و امکان نقد فرهنگی ایدئولوژی‌های حاکم را نیز فراهم می‌آورد. اگر گسترده‌ترین مفهوم فرهنگ را در نظر بگیریم که به معنای موارد تجویز شده و موارد منع شده در هر زمینه‌ای است، در این صورت، زندگینامه‌های خودنوشتی که برخی از مواضع سوژه را طبیعی می‌سازند در واقع حکم به تجویز این مواضع می‌دهند و از این رو ضامن روابط اجتماعی‌ای هستند که سوژه به شکلی غیرمستقیم، آنها را ایجاد می‌کند. مسئله‌ای که باقی می‌ماند، این است که آیا مواضع سوژه مخالف یا مقاوم را هم می‌توان در قالب زندگینامه خودنوشت بازنمایی کرد یا نه. طبق استعاره به کاررفته از سوی باختین ما می‌توانیم در برخی سوژه‌های زندگینامه خودنوشت، بازنمایی «نیروهای سانتریفیوژی» (مرکز گریز) را که از مرکز حرکت می‌کنند و دور می‌شوند، جستجو کنیم؛ یعنی همان گریز از هنجارهای طبیعی جلوه داده شده نهادهای غالب. در برخی دیگر از سوژه‌های زندگینامه خودنوشت نیز می‌توانیم «نیروهای سانتریپیدال» (مرکزگرا) را بیابیم که برعکس از محیط و حاشیه به سمت مرکز می‌روند و به مفهوم این همانی با عرف‌های نهادهای حاکم است که یکپارچگی را تجویز و طبیعی‌سازی می‌کنند (Bakhtin, 1981: 251). چنانچه سوژه‌های زندگینامه‌های خودنوشت را به شیوه مبتنی بر کرونوتوپ در روایت قرار دهیم و کارکردهای استدلالی را که این سوژه‌ها در آنها گذاشته شده‌اند بیابیم، می‌توان اثرات گفتمان‌ها بر سوژه را ردیابی کنیم و سوژکتیویته‌های چندگانه‌ای را که درون آنها

زندگی می‌کنند، بازشناسیم. همین‌که میان راوی، سوژه تاریخی و سوژه زندگینامه خودنوشت تمایز قائل شویم، قادر خواهیم شد که از ذات‌باوری افراد یا گروه‌هایی که در آنها زندگی می‌کنند اجتناب ورزیم و الگوهای سوژه‌ای را با گفتمان‌ها مرتبط سازیم.

با توجه به توضیحات بالا، به طور خلاصه می‌توان گفت که لازم است سه موضوع نقادانه را در بررسی زندگینامه خودنوشت مدنظر داشت. موضوع اول، با کاربردها و اهداف زندگینامه خودنوشت سروکار دارد؛ اینکه «فرم» یا همان شکل زندگینامه خودنوشت فقط در جهت تضمین روابط اجتماعی و قانونی عمل می‌کند، یا اینکه می‌تواند ایدئولوژی‌های غالب و رایج در روابط اجتماعی را نیز به چالش بکشد. کانون توجه مسئله دوم، معنای سوژه متکلم در زندگینامه خودنوشت است که در بخش نخست این مقاله نیز بحث شد. به این مفهوم که در مرکز زندگینامه خودنوشت، یک خویشتن یا یک فرد ذات‌باور را قرائت می‌کنیم و او را منسجم و یکپارچه و خالق معنای خودش متصور می‌شویم، یا اینکه در واقع سوژه‌ای پست‌مدرن را در زندگینامه خودنوشت می‌یابیم. در این صورت، این سوژه پویا که در طول زمان دستخوش تغییر و تحول می‌شود از جایگاهی تاریخی در دنیا برخوردار است و در گفتمان‌های گوناگون نیز شرکت می‌کند. مسئله سوم که ارتباط تنگاتنگی با دو مورد پیشین دارد، این است که چگونه می‌توان درباره ارتباط میان سوژه و زبان که نویسنده از آن برای ارائه «من» سوژه متکلم استفاده می‌کند، نظریه‌پردازی کرد؟ آیا باید یک زبان شفاف را فرض بگیریم که به طور ضمنی حاکی از این است که سوژه متکلم به طور خودکار معنای قصدشده را که بلافاصله درک می‌شود از طریق زبان منتقل می‌کند، یا اینکه به واسطه روش‌های استدلالی، بیان‌های مختلفی که پراکنده، تکه‌تکه و نامناسب برای ارائه «من» متکلم هستند، شکل می‌گیرند؟ زندگینامه‌های خودنوشت قومیتی در این بستر، جایگاه معناداری را برای کشف سوژکتیویته‌های چندگانه فراهم می‌آورند. همان‌طور که برگلند نیز مدعی است، باید خوانشی نقادانه‌تر از آن دسته از زندگینامه‌های خودنوشت قومیتی داشت که بر شاخص‌های زبان‌شناسی استوارند؛ زیرا ایدئولوژی‌ها در استعاره‌ها و کارکرد رؤیا ریشه دارند و قومیت‌ها چه بسا ایدئولوژی‌های غالب را از این طریق بیان می‌کنند (Bergland, 1994: 161). در پایان باید یادآور شد که اظهارنظر رولان بارت مبنی بر اینکه سوژه را می‌توان «تأثیری از زبان» تعریف کرد، نشان‌دهنده پیچیدگی رابطه میان سوژه و زبان است. اگر بپذیریم که انسان‌ها در گفتمان‌های چندگانه و متناقض قرار گرفته‌اند باید گفت که

همین تأثیر ناشی از این چندگانگی، سوژه را شکل می‌دهد. بارت همچنین معتقد است که کلیه نیروهای بیرونی، ناگزیرند که زبان را برابند، درست همان‌گونه که یک فقیر مجبور می‌شود نان بدزدد (Barthes, 1977: 79). پرسشی که این استعاره به میان می‌آورد، این است که چگونه افراد، سوژکتیویته‌های خود را در زبانی که به سرقت رفته‌است، ابراز می‌کنند؟ و این زبان تا چه اندازه برای کسانی که ناچار به سرقت آن شده‌اند، متفاوت عمل می‌کند؟ از این رو فراخوان فیشر برای یافتن راهی به منظور بررسی سوژه زندگی‌نامه خودنوشت، به‌خصوص در مورد بررسی سوژکتیویته‌های افرادی که در مقام «دیگری» فرهنگی بر ساخته شده‌اند، ارزشمند به شمار می‌آید (Bergland, 1994: 134). تحلیل مبتنی بر کروئوتوپ، این امکان را در اختیار ما قرار می‌دهد که سوژکتیویته‌های دخیل در زندگی‌نامه‌های خودنوشت را مورد بررسی قرار دهیم؛ یعنی هم سوژه‌های ارتقاء یافته در فرهنگ جامعه را که ضامن روابط اجتماعی و قانونی هستند و هم افرادی را که در موضع سوژه‌های مقاوم قرار می‌گیرند و نقاب از ایدئولوژی‌های فرهنگی ریشه‌دار برمی‌دارند. به نظر می‌آید تنها با چنین نگاهی به زندگی‌نامه خودنوشت، می‌توان آن را در جایگاهی مناسب برای به چالش کشیدن روابط اجتماعی غالب قرار داد.

۵- نتیجه‌گیری

نظریه سوژه در زندگی‌نامه خودنوشت وجود سوژکتیویته‌های چندگانه و متناقض را به منزله تأثیری از گفتمان‌های چندگانه در لحظه خاصی از تاریخ در نظر می‌گیرد. کسانی که از نظریات پست‌مدرن در خصوص سوژه هراس دارند، در واقع به چالش کشیدن خویشتن خودمختار و منسجم را با به چالش گرفتن مفهوم انسانیت یکسان می‌گیرند. بدیهی است که باید میان خویشتن در رویکرد انسان‌گرایی و مفهوم کلی انسان تمایز قائل شویم. به سخن دیگر لازم است تا در مفهوم انسان بازنگری کنیم و همچنین ایدئولوژی عصر روشنگری را که منکر زندگی میلیون‌ها انسانی است که انتخاب‌شان نادیده گرفته شده یا به طور مشروط و محدود در نظر گرفته می‌شود، کنار بگذاریم. مفهوم خویشتن فردگرا، یکپارچه و تفکیک‌ناپذیر عصر روشنگری، بازنمایی‌هایی از زندگی‌نامه‌های خودنوشت هژمونیک ایجاد کرده‌است؛ بازنمایی‌هایی که تمایل پنهان خویشتن دکارتی برای حاکمیت بر دنیا و تملک، آن را آشکار می‌سازند. این دیدگاه درباره خویشتن، شیوه شکل‌گیری ما در زبان و برخورداری

از جایگاه‌های متفاوت در آن را که منوط به نژاد، طبقه اجتماعی، جنسیت یا قومیت است، پنهان می‌کند و بر آنها نقاب می‌گذارد. از آنجا که این الگوی انسان‌گرا - ذات باور، دیدگاه خود در خصوص انسان‌ها را تعمیم می‌دهد و جهانی‌سازی می‌کند، در واقع از افراد تاریخ‌زدایی کرده، دیالکتیک لحظه تاریخی و همچنین کارکردهای ایدئولوژیکی شکل‌دهنده به سوژه‌کتیویته‌ها را نادیده می‌انگارد.

در نهایت باید گفت از آنجا که زندگینامه خودنوشت، از قدرت مشروعیت بخشی به برخی مواضع سوژه برخوردار است، مطالعات زندگینامه خودنوشت را می‌توان به عنوان جایگاهی در نظر گرفت که نه فقط مفاهیم برخاسته از ذات‌باوری انسان را به چالش می‌کشد، بلکه همچنین به بررسی تأثیر گفتمان‌های مختلف بر سوژه‌ها می‌پردازد. در این راستا با توجه به اهمیت بدن در بازنمایی‌های خویشتن در زندگینامه‌های خودنوشت، می‌توان گفت که یک بدن بیش از آنکه بدن هویت یعنی بدن جنسیت یا بدن نژاد یا بدن تمایل جنسی یا بدن قومی باشد، به‌واقع یک بدن سوژه‌کتیویته است. اما سوژه‌کتیویته در بدن هویت محدود نمی‌شود، بلکه این بدن به‌واقع یک نقطه عزیمت را در فرآیند آگاهی از خویشتن فراهم می‌کند؛ فرآیندی که با آن، فرد شروع می‌کند به دانستن این مهم که چگونه امر فردی، سیاسی محسوب می‌شود و چگونه یک سوژه به طور خاص و ملموس در شرایط اجتماعی جنسیت می‌یابد. هویت‌ها در حقیقت امری برساخته به شمار می‌روند و همزمان، آرزوی برخورداری از ثبات و استقرار یافتن در یک زمان و مکان خاص را مجسم می‌سازند. در مقام برساخته، هویت‌ها محکوم به تغییر هستند، گرچه این امر به دلیل گریزناپذیری نفس تغییر، نیست؛ بلکه این تغییرات از طریق کنش‌های بازنمایی خویشتن که برساخته بودن متناقض و چندگانه سوژه‌کتیویته را در موقعیت‌های گوناگون خویشتن آشکار می‌سازند، نمود می‌یابند. در حقیقت، ما باید به کنش‌های فرهنگی‌ای توجه کنیم که بر روی بدن ظاهر می‌شوند و از طریق بدن نیز به ظهور سوژه زندگینامه خودنوشت، با میانجی‌گری رسانه زبان، می‌انجامند. بدن خاص مؤلف زندگینامه خودنوشت، جایگاه درخواست‌ها، نشانه‌ها و سوژه چندگانه است. بنابراین یک بدن دارای بار فرهنگی، یک خویشتن منسجم، باثبات، محدود و نهایی را بازنمایی نمی‌کند. بدن زندگینامه خودنوشت، جایگاه محورهای ناهمگون دلالت‌گری است که سوژه‌کتیویته زندگینامه خودنوشت را برمی‌سازند. بدن که دارای نشانه‌های چندگانگی مکانی است، سوژه زندگینامه خودنوشت را در هسته تجارب خاص فرهنگی در زمینه سلامت، جنسیت، نژاد و تمایلات جنسی یا دیگر

میل‌های او (از جمله میل به دیگری بودن و این همانی با دیگری مطلوب) قرار می‌دهد. همگی این امیال در نظام نمادین زبان جای می‌گیرند. به بیان دیگر، در مرحله نمادین، ما از یک سو با زبان و قانون و اجتماع سر و کار داریم و تجارب خویشتن را شکل می‌دهیم و از سوی دیگر، افزون بر جنبه «دال» در زبان که با بُعد نمادین زبان مرتبط است، ما با «مدلول» نیز که بُعد تصویری زبان به شمار می‌رود، روبرو می‌شویم. بنابراین در متن ژانر زندگینامه خودنوشت، سوژه نویسا علاوه بر معناسازی که با ساحت تصویری یا آینه‌ای مرتبط است و توهم‌های ساخته و پرداخته ذهن او را در قالب مدلول دربرمی‌گیرد (از جمله میل به برخورداری از خویشتن منسجم و یکپارچه که توهمی بیش نیست)، با بی‌معنایی ساحت نمادین نیز دست به‌گریبان است؛ زیرا به شکاف پرنشدنی در خویشتن و چندپارگی آن پی می‌برد. این بدن‌ها که اصول و قواعد اجتماعی بر آنها حک شده‌اند، دقیقاً در موضعی قرار می‌گیرند که سوژه زندگینامه خودنوشت همیشه در آن بوده‌است. از این رو مطالعات زندگینامه خودنوشت به‌واقع جایگاهی را برای نقد فرهنگی و تغییرات اجتماعی فراهم می‌آورد. در آخر باید اذعان کرد که زندگینامه خودنوشت را هرگز نمی‌توان یک جستجوی معصومانه به دنبال درک خویشتن یا گذشته خود شمرد. هر فردی همواره انگیزه‌ای برای ارائه خویشتن یا گذشته‌اش دارد.

منابع

- ترقی، گ. ۱۳۸۲. *خاطره‌های پراکنده*، تهران: نیلوفر.
- سپهری، س. ۱۳۷۴. *هشت کتاب*، تهران: طهوری.
- شمیسا، س. ۱۳۸۵. *نقد ادبی*، تهران: میترا.
- مسکوب، ش. ۱۳۷۹. *روزها در راه*، پاریس: خاوران.
- Bakhtin, M.M. 1981. *The Dialogic Imagination: Four Essays*, Trans. C. Emerson and M. Holquist. Austin: U. of Texas P.
- Barthes, R. 1977. *Roland Barthes*, Trans. R. Howard. New York: Noonday.
- Beneviste, E. 1971. *Problems in General Linguistics*, Trans. M. Elizabeth Meek. Coral Gables: U of Miami P.
- Bergland, B. 1994. "Postmodernism and the Autobiographical Subject: Reconstructing the "Other"". *Autobiography & Postmodernism*. Ed. K. Ashley, L. Gilmore & G. Peters. Boston: U of Massachusetts. 130-167.

- Fischer, M.M.J. 1986. "Ethnicity and the Postmodern Arts of Memory". *Writing Culture: The Poetics and politics of Ethnography*, Ed. J. Clifford and G.E. Marcus. Berkeley: U of California P. 194-233
- _____. 1994. "Autobiographical Voices and Mosaic Memory". *Autobiography & Postmodernism*, Ed. K. Ashley, L. Gilmore & G. Peters. Boston: U of Massachusetts. 79-130.
- Gates Jr, J. L. 1988. "James Gronniosaw and the Trope of the Talking Book". *Studies in Autobiography*, Ed. J. Olney. New York: Oxford UP. 51-72.
- Gilmore, L. 1994. "The Mark of Autobiography: Postmodernism, Autobiography and Genra". *Autobiography & Postmodernism*, Ed. K. Ashley, L. Gilmore & G. Peters. Boston: U of Massachusetts. 54-79.
- _____. 2001. *The Limits of Autobiography: Trauma and Testimony*, London: Cornell University Press.
- Jay, P. 1994. "Posing: Autobiography and the Subject of Photography". *Autobiography & Postmodernism*, Ed. K. Ashley & L. Gilmore & G. Peters. Boston: U of Massachusetts. 191-212.
- Smith. P. 1988. *Discerning the Subject*, Mineapolis: U of Minnesota P.
- Smith, S. 1987. *A Poetics of Woman's Autobiography: Marginality and the Fictions of Self-Representation*, Bloomington: Indiana UP.